

صدای پای آب

(نقد و بررسی اشعار سپهری)

دکتر بهروز ثروتیان

مؤسسه انتشارات نگاه

تهران - ۱۳۸۴

ثروتیان، بهروز، ۱۳۱۶ -

صدای پای آب / بهروز ثروتیان.

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴، ۲۴۰ ص.

ISBN: 964 - 351 - 276 - 2

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۲۳۹] - ۲۴۰.

۱. سیهری، سهراب، ۱۳۰۷ - ۱۳۵۹ - نقد و تفسیر. ۲. شعر فارسی - قرن ۱۴ -

تاریخ و نقد، الف. عنوان.

۴ص/ث/۹۴/PIR۸۰ شس/۳۲۹/۸۱۶/۶۲

کتابخانه ملی ایران ۸۴-۶۰۲م

مؤسسه انتشارات نگاه

صدای پای آب

(نقد و بررسی اشعار سهری)

دکتر بهروز ثروتیان

چاپ اول: ۱۳۸۴؛ فیتوگرافی؛ پرنگ؛ چاپ؛ نوبهار؛ شمارگان: ۳۰۰۰

شابک: ۲ - ۲۷۶ - ۳۵۱ - ۹۶۴

دفتر مرکزی: خ ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه سوم، تلفن: ۶۶۴۶۶۹۴۰ فاکس: ۶۶۴۰۵۱۹۶

فروشگاه: خ ۱۲ فروردین، شماره ۲۱، طبقه همکف، تلفن: ۶۶۴۸۰۳۷۹

فهرست

پیش‌گفتار ۷

فصل یکم

درباره زندگی سهراب سپهری ۱۷

سال‌شمار زندگی سهراب سپهری ۳۷

فصل دوم

شعر سپهری ۴۱

فصل سوم

کتاب اول، مرگ رنگ ۵۱

فصل چهارم

کتاب دوم، زندگی خواب‌ها ۶۳

فصل پنجم

کتاب سوم، آوار آفتاب ۷۵

فصل ششم

کتاب چهارم، شرق اندوه ۸۷

فصل هفتم

کتاب پنجم، حدای پای آب ۹۵

فصل هشتم

کتاب ششم، مسافر ۱۷۷

فصل نهم

کتاب هفتم، حجم سبز ۱۸۳

فصل دهم

کتاب هشتم، ماهیچ، ما نگاه ۲۰۷

سخن پایانی ۲۲۵

فهرست مأخذ اصلی کتاب ۲۳۹

پیش گفتار

[و «نوح» کشتی می‌کردید، و هرگاه برگزشتید برو، گروهی از قوم او، افسوس می‌کردند برو، گفت: اگر می‌افسوس دارید^۱ از ما، ما هم افسوس داریم...]

(بیدی، ۱۳۵۷، ج ۴، ص ۳۸۳)

• قایقی خواهم ساخت،

خواهم انداخت به آب.

دور خواهم شد از این خاک غریب

که در آن هیچ‌کسی نیست که در بیشه عشق

قهرمانان را بیدار کند...

(سپهری، ۱۳۷۲، پشت دیوارها، ص ۳۶۳)

هدف از نوشتن این دفتر، آشنا ساختن جوانان با شعر و زندگی

سهراب سپهری و شیوه بیان و زبان اوست.

در این تحقیق تا جایی که امکان دارد کوشش شده مطالب، به صورتی کوتاه و ساده، گفته شود و هرچه بیش تر از ابیات سهراب نقل گردد و ناگزیر به سبب عهد بر محدود بودن شماره صفحات این دفتر، جای نقد و نظر گسترده و موşkافانه نیست و در هر بحثی به اشاره ای کوتاه، بسنده شده است.

پیشاپیش لازم است دانسته شود که شغل شاغل و هنر جهان آوازه سهراب سپهری، نقاشی های وی است که در موزه ها و نمایشگاه های خارج از کشور به معرض تماشا گذاشته شده و بیش تر مردم دنیا سهراب را با نقاشی های او می شناسند و در این دفتر درباره نقاشی و سبک هنر نقاشی وی سخنی گفته نمی شود و نگارنده، تخصصی در این رشته ندارد. باز آنچه پیش از هر سخنی گفتنی است و در هشت کتاب سهراب و در نخستین بررسی و دیدار، خودنمایی می کند، جلوه مفاهیم و معانی قرآنی است که خواه ناخواه در آیینۀ ذهن شاعر جای گرفته و در بستر کلام وی آشکارا جاری است و سهراب نیز همانند همه هنرمندان جهان در آغوش فرهنگ زادگاه خویش بالیده و روی به سوی کعبه زبان مادری و محراب سنت های ملی و دینی ایران زمین دارد.

...

● سال ها این سجود طراوت

مثل خوشبختی ثابت

روی زانوی آدینه می نشست.

صبح ها مادر من برای گل زرد

یک سبد آب می برد

من برای دهان تماشا
میوه کمال الهام می‌بردم.

(بی‌دو زها عروسک، ص ۱۴۳۹)

در سه جمله سه کلمه: سجود، روی زانو نشستن و الهام، روئیده از کشتزار سنت‌های ملی و دینی است. و اگر گاه‌گاهی در شعر سهراب اشاراتی صریح به حکمت چین و معرفت هند و نشانه‌ای از هایکوهایی ژاپن دیده می‌شود، آن همه حکایت از بیداری آگاه هنرمند می‌کند و ستودنی است ولیکن در شعری چون «نشانی» نیازی به سفرهای دور و دراز نیست و خورشید، سپیدار، فلق، کوچه باغ، صداقت، بلوغ، صمیمیت، نور، دوست و حتی ترسی شفاف، همه از نژاد ایرانی و در جامه زبان فارسی است.

● «خانه دوست کجاست؟» در فلق بود که پرسید سوار.

آسمان مکشی کرد.

رهگذر شاخه نوری که به لب داشت به تاریکی‌شن‌ها بخشید

و به انگشت، نشان داد سپیداری و گفت:

«نرسیده به درخت،

کوچه باغی است که از باغ خدا سبزتر است،

و در آن عشق به اندازه پرهایی صداقت آبی‌ست.

می‌روی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ، سر به در می‌آرد

پس به سمت گل تنهایی می‌پیچی،

دو قدم مانده به گل.

پای قواره جاوید اساطیر زمین می‌مانی
و ترا ترسی شفاف فرامی‌گیرد.
در صمیمیت سیال فضا، خش‌خشی می‌شنوی:
کودکی می‌بینی،
رفته از کاج بلندی بالا، جوجه بردارد از لانه نور
و از او می‌پرسی
خانه دوست کجاست.»

(نشانی، ص ۱۳۵۸)

و این کودک در همه جای هشت کتاب خود سهراب است که نور خورشید در لبه کویر و در زادگاه شاعر، نخست به سرشاخه سپیداری می‌افتد که در کوچه باغ دوران کودکی و نوجوانی وی سرسبز است و در آنجا عشق به اندازه پره‌های مرغ صداقت (مرغ عشق) آبی است و شاعر در همین باغ، دوران بلوغ را پشت سر می‌گذارد و هم‌چون گلی زیبا و تنها، زندگی می‌کند و در پای اسطوره‌های فرهنگ ایرانی اسلامی به انتظار می‌ماند و او را ترسی شفاف فرامی‌گیرد و سرانجام به شناختی روشن و آشکار می‌رسد و از لانه نور حق، مرغک معرفت برمی‌دارد و به نشانی خانه دوست دست می‌یابد.

حال هرکس می‌تواند به هر طریقی که خود می‌داند در دریا‌های دور دست سفر کند و از همین خورشید و همین باغ و شاخه نور در همه زمین‌ها و آسمان‌ها نشانی بدهد و همه پیام‌آوران و پیامبران شرق و غرب را به شهادت بطلبد.

و اما خرد همیشه فرمانروای خوبی است تا مارا پیش از هر جایی، در

نزدیک‌ترین کوچه‌باغ‌ها به دیدار جنّات قرآن ببرد البته اگر بدانیم
«جَنّت» نیز در لغت به معنی باغ انگور است:

● در باغ

یک سفره مأنوس

پهن

بود.

چیزی وسط سفره، شبیه

ادراکیه مُنَوّر:

یک خوشه انگور

روی همه شائبه را پوشید.

(وقت لطیف ش: ص ۴۶۸)

● دور باید شد، دور.

مرد آن شهر اساطیر نداشت،

زن آن شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.

(بشت دریاها، ص ۳۶۲)

● روی زمین‌های محض

راه برو تا صفای باغ اساطیر.

و لبه فرصت تلالو انگور

حرف بز، خوری تکلم بدوی!

(همیشه، ص ۶۰۳)...

هم چنین است درخت، کوه، آب، ابر، خورشید و همه عناصر طبیعت خدا که در کتاب الهی بیش تر از هشت کتاب سپهری مکرر در مکرر آمده است و شاید سپهری خوش تر از همگان، نکته های قرآنی را درمی یابد.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» (۶۳ / فرقان ۲۵)

در ترجمه این آیه، استاد مهدی فولادوند می نویسد:

و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند، و ترجمه این کلام آخر یعنی «قالوا سلاماً» گویند سلامی؛ در تفسیر میدی آمده است: «گویند ما از سخن نادانان بیزاریم». (میدی، ۱۳۵۷، ج ۷، ص ۵۸)

و اما سهراب سپهری به زبان شعر می گوید:

- «فتح یک قرن به دست یک شعر
- فتح یک باغ به دست یک سار.
- فتح یک کوچه به دست دو سلام.
- فتح یک شهر به دست سه چهار اسب سوار جویی
- فتح یک عید به دست دو غروسک، یک توپ.

(صدای پای آب: ص ۶۸۴)

در جای جای هشت کتاب معانی و مفاهیم پُر گل و شکوفه قرآنی در ساقه های سرسبز ادب فارسی و رگبرگ های زبان سپهری جاری است:

● به تماشا سو گند

و به آغاز کلام

و به پرواز کبوتر از ذهن

واژه‌ای در قفس است...

هر هر کوه رسولی دیدند

ابر انکار به دوش آوردند.

باد را نازل کردیم

تا کلاه از سرشان بردارد.

خانه‌هاشان پر داوودی بود،

چشمشان را بستیم.

دستان را فرساندیم به سرشاخه هوش.

جیشان را پر عادت کردیم.

خوابشان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتم.

(حجم سبز، ص ۳۷۶)

● گاه در سینی فقر خانه

میوه‌های فروزان الهام را دیده بودم.

در نزول زبانِ خوشه‌های تکلم صدادرتر بود...

(بی‌روزها عروسان، ص ۴۶۱)

در این بحث، سخن به درازا می‌کشد و نگاهی به کلمات یک بند

ده‌دوازده سطر از زیر کافی است:

● من مسلمانم.

قبله‌ام یک گل سرخ.

جانم از چشمه، مهرم نور.

دشت سجاده من.

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم.

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف.

سنگ از پشت نمازم پیدا است:

همه ذرات نمازم متبلور شده است.

من نمازم را وقتی می‌خوانم

که اذان را باد، گفته باشد سر گلدسته سرو.

من نمازم را بی «تکبیر الاحرام» غلف می‌خوانم.

بی «قد قامت» موج.

کعبه‌ام بر لب آب.

کعبه‌ام زیر آقایی‌هاست.

کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر.

«حجر الاسود» من روشنی باغچه است.

(صدای پای آب، ص ۶۷۳)

ناگفته نماند که در شعر مافری، واژه‌های اساطیری ادیان و مذاهب

دیگر و نام‌های جغرافیایی شهرهای تاریخی، شاعر مفر کرده به دیار

شرق و غرب را به خود مشغول می‌دارد (کتاب ششم در این دفتر) و در

شعر زیبای Bodhi (بودا) به هم‌پایی گرگ و میش در فلسفه بودا، نگاهی

آشکار و بی‌گمان دارد:

● آنی بود، درها وا شده بود.

برگی نه، شاخی نه، باغ فنا پیدا شده بود.

مرغان مکان خاموش، این خاموش، آن خاموش، خاموشی گویا شده بود.

آن بهنه چه بود: با میشی، گرگی هم‌پا شده بود.

نقش صدا کم‌رنگ، نقش ندا کم‌رنگ. پرده مگر تا شده بود؟

من رفته، او رفته، ما بی‌ما شده بود.

زیبایی تنها شده بود.

هر رودی، دریا.

هر بودی، بودا شده بود.

(بود، ص ۲۴۰)

در همین آغاز سخن باید گفت:

این دفتر مشق خطی بسیار ابتدایی و ساده است که برای آگاهی از شیوه اندیشه و بیان سهراب سپهری نوشته شده است و عهد بر کوتاهی و شماره محدود صفحات بوده است. در دو فصل نخستین، زندگی و شعر سهراب بررسی شده و در هشت فصل دیگر، هشت کتاب سهراب مورد بحث قرار گرفته و تنها «صدای پای آب» (صفحات ۲۹۹ - ۲۶۷ هشت کتاب) به اختصار گزارش شده و شارح جز شرح حال وی از هیچ نظر و نوشته‌ای بهره نبرده و نظر شخصی خود را نوشته است تا هرچه گفته می‌شود از دیدگاهی نویی تأثیر بوده باشد. و به روشنی گفته می‌شود که هیچ‌گونه توضیحی بیرون از دایره سخن سپهری مطرح نگردیده تا اگر سهراب گفته: «کودکی را دیدم، ماه را بو می‌کرد» همان کودک و همان ماه، چون شاخه گلی خوشبو پیش چشم خواننده شعر سهراب قرار گیرد. بی‌گمان همین توضیح ساده نیز بی‌خطا و لغزش نخواهد بود اگرچه سهراب در زمان ما و به زبان ما سخن گفته است و از آغاز تا پایان این دفتر، هر جایی معنی شده، زیبایی کلام روشن و زلال سهراب لطمه خورده

اما چاره‌ای نبوده است بالاخره باید بدانیم وقتی که سهراب می‌گوید: «بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم». چه می‌گوید؟ و هر شرح و تعبیری که آمده است نظر نویسنده این کتاب است و ای بسا سازگار با منطق ذهنی بسیاری نباشد و یا خود سهراب اصلاً از آن معنی خبری نداشته باشد، از همین است که غزلسرای عارف و بزرگ ایران زمین می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(غزلیات حافظ، ص ۱۹۶)

البته نظر حافظ، ناظر به شرح و تفسیر کتاب مقدس قرآن کریم است. آنچه در بررسی هنر و اندیشه سهراب برای هر پژوهشگری شگفت‌انگیز است: جهان‌بینی خاص، سهراب است که در عصر پرخاش‌ها و خشم‌های پشت‌شکنِ زمان‌ها، سهراب از دنیایی خبر می‌دهد که آرام‌تر و دنیایی دیگر است:

● در جنگل من، از درندگی نام و نشان نیست.

در «سایه - آفتاب» دیارت قصه «خیر و شر» می‌شنوی.

(آواز آفتاب، ص ۱۶۴)

در پایان باید گفت که «من شکفتن‌ها را می‌شنوم».

دوست شاعر و فاضلم آقای کامران زمانی نعمت‌سرا. این دفتر را دیده و زحمت خواندنش را کشیده و اظهار نظر کرده‌اند. سپاسگزارم. و آقای علیرضا رئیس‌دانایی رئیس آگاه و شریف انتشارات نگاه برای چاپ و نشر آن مهر تأیید زده‌اند جای سپاس هست. هم‌چنین سرکار خانم سیما اکرم‌زاده زحمت تایپ آن را با دقتی بسیار مسؤولانه به عهده داشته‌اند، جای قدردانی است. زندگی بر همه عزیزان خوش و شیرین باد و آسلاّم.

چهارم آبان‌ماه ۱۳۸۳ - گوهردشت کرج

دکتر بهروز ثروتیان